



فرا تر از دیوارهای زندان: روایت‌های زنان از زندان‌های تحت اداره طالبان

■ وحیدگلرانی^۱

چکیده

پس از بازگشت طالبان به قدرت در آگست ۲۰۲۱، بازداشت به یکی از ابزارهای سرکوب زنان معترض و کنترل رفتار زنان تبدیل شد. گزارش‌های حقوق بشری اشکال گوناگون خشونت در بازداشت را مستند کرده‌اند، اما کمتر روشن شده است که این اشکال فشار چگونه به یکدیگر پیوند می‌خورند و چرا اثرشان پس از آزادی نیز ادامه می‌یابد. این مقاله با تکیه بر روایت‌های ۱۵ زن که پس از آگست ۲۰۲۱ بازداشت شده بودند (شش مصاحبه مستقیم، پنج پاسخ کتبی و چهار روایت رسانه‌ای)، و با بهره‌گیری از تحلیل مضمون بازاندیشانه و منطق ابدکتیو، مفهوم «اجبار همگرا» را پیشنهاد می‌کند: فرایندی که در آن فشارهای سیاسی، جنسیتی، اخلاقی، دینی، خانوادگی و گاه قومی صرفاً هم‌زمان نیستند، بلکه یکی به اهرمی برای فعال کردن یا تشدید دیگری تبدیل می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهند که اتهام سیاسی به داوری درباره اخلاق، آبرو و دین زن بدل می‌شد؛ اعتراف اجباری روایت زنان از کنش سیاسی‌شان را با روایت مورد تأیید قدرت جایگزین می‌کرد؛ تصویر ضبط شده از راه تهدید به افشا فشار را تا پس از آزادی امتداد می‌داد؛ و تعهد محرم بخشی از انضباط را از بازداشتگاه به خانه منتقل می‌کرد. قومیت در برخی روایت‌ها به این فرایند راه می‌یافت، اما بُعدی مشروط بود، نه همگانی. شدت خشونت میان موارد بسیار متفاوت بود و زنان از راه سکوت، همراهی حساب شده، امتناع و شهادت با این فشارها روبه‌رو می‌شدند. مقاله با بردن تحلیل آپارتاید جنسیتی به درون بازداشتگاه، سازوکاری خردنهادی را توضیح می‌دهد که از طریق آن مجازات سیاسی و کنترل جنسیتی به ابزار یکدیگر تبدیل می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: اجبار همگرا؛ بازداشت سیاسی؛ خشونت جنسیت محور؛ کنترل اجباری؛ خشونت جنسی؛ قومیت؛ زنان افغانستان؛ حاکمیت طالبان؛ تحلیل مضمون بازاندیشانه.

۱. مقدمه و زمینه پژوهش

پس از بازگشت طالبان به قدرت در آگست ۲۰۲۱، محدودیت‌های پی‌درپی بر آموزش، اشتغال، رفت‌وآمد و حضور زنان در زندگی عمومی اعمال شد. زنان از نخستین هفته‌های حاکمیت طالبان به خیابان آمدند و خواستار حفظ حق آموزش، کار و مشارکت در زندگی عمومی شدند. تا اوایل سپتامبر ۲۰۲۱، اعتراض‌هایی به رهبری زنان در هرات شکل گرفته بود و به سرعت به کابل و چند ولایت دیگر گسترش یافت (Human Rights Watch, 2022). پاسخ طالبان از همان آغاز سرکوب بود. گزارش‌های حقوق بشری ضرب و شتم معترضان، استفاده از اسپری فلفل و شوک برقی، تهدید، شلیک هوایی برای متفرق کردن تجمعات و بازداشت زنان معترض را مستند کرده‌اند (Amnesty International, 2022, Human Rights Watch, 2022). بازداشت نیز به محل اعتراض محدود نماند؛ طالبان با یورش‌های شبانه به خانه‌ها و مخفیگاه‌ها شماری از زنان معترض را در روزها و هفته‌های بعد بازداشت کردند (Human Rights Watch, 2022).

۱. دکتر وحید گلرانی، استاد مهمان در دانشگاه جورج تاون - واشنگتن دی سی

در ۸ سپتامبر ۲۰۲۱، وزارت داخله طالبان هرگونه تظاهرات بدون مجوز را ممنوع اعلام کرد (Radio Free Europe/Radio Liberty, 2021). پس از آن، فشار بر زنان معترض افزایش یافت. در جنوری و فبروری ۲۰۲۲، چند تن از فعالان سرشناس زن از خانه‌هایشان برده شدند و برای مدتی از سرنوشت آنان خبری نبود (Amnesty International, 2022; Human Rights Watch, 2022). به گفته فرستاده ویژه ایالات متحده در امور زنان افغانستان، در ۱۱ فبروری ۲۰۲۲ دست‌کم ۲۹ زن همراه با اعضای خانواده‌شان در کابل بازداشت شدند (The Guardian, 2022). با این حال، آمار جامعی از زنان بازداشت‌شده وجود ندارد. اطلاعات موجود میان گزارش‌های سازمان ملل، نهادهای حقوق بشری، رسانه‌ها و روایت‌های فردی پراکنده است. طالبان اجازه دسترسی مستقل به زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها را نمی‌دهند (Rawadari, 2025, UNAMA, 2024) و ترس از انتقام جویی علیه خانواده و انگ اجتماعی نیز بسیاری از بازماندگان را از گزارش دادن باز می‌دارد (Rawadari, 2025, United Nations General Assembly, 2024). بنابراین، ارقام موجود را باید موارد ثبت‌شده دانست، نه سرشماری کامل بازداشت‌زنان.

با گذشت زمان، دامنه بازداشت زنان از برخورد با اعتراض‌های خیابانی فراتر رفت. سازمان ملل بازداشت زنان و دختران را به اتهام نقض مقررات پوشش و نداشتن محرم ثبت کرده است. در اواخر ۲۰۲۳ و جنوری ۲۰۲۴، شماری از زنان در کابل و مناطق دیگر به اتهام «حجاب نامناسب» بازداشت شدند و بسیاری تنها پس از آن آزاد شدند که محریشان تضمین داد در آینده از فرمان حجاب پیروی کنند (UNAMA, 2024; United Nations General Assembly, 2024). نهادهای مستقل حقوق بشری نیز مواردی را ثبت کرده‌اند که در آن‌ها اتهام همکاری با گروه‌های مخالف طالبان، به‌ویژه جبهه مقاومت ملی، و تعصب قومی با بازداشت و نحوه برخورد با بازداشت‌شدگان پیوند داشته است (Rawadari, 2025).

بازداشت زنان به اتهام «جرائم اخلاقی» در افغانستان پدیده‌ای تازه نیست. «فرار از منزل» در قانون جزای افغانستان جرم شمرده نمی‌شد، اما پیش از ۲۰۲۱ صدها زن و دختر به همین اتهام زندانی شده بودند؛ بسیاری از آنان خانه را برای گریز از خشونت خانوادگی یا ازدواج اجباری ترک کرده بودند (Human Rights Watch, 2012). بنابراین، آنچه برای تحلیل دوره پس از آگست ۲۰۲۱ اهمیت دارد، نه تازگی این اتهام‌ها، بلکه نحوه پیوند یافتن آن‌ها با سرکوب سیاسی زنان و نظام گسترده‌تر کنترل جنسیتی است. طالبان زنان و دختران را به اتهام مبهم «فساد اخلاقی» بازداشت کرده‌اند، از جمله زنانی را که از خشونت گریخته بودند (Amnesty International, 2022). قانون امر به معروف و نهی از منکر نیز کنترل بر «زندگی، بدن و رفتار» زنان را نهادینه کرده است (United Nations General Assembly, 2024). در چنین شرایطی، مرز میان «نافرمانی سیاسی»، «تخلف اخلاقی» و «نافرمانی جنسیتی» مبهم می‌شود. زنی که به دلیل اعتراض یا فعالیت عمومی بازداشت می‌شود، ممکن است نه فقط به خاطر کنش سیاسی‌اش، بلکه از طریق پوشش، روابط خانوادگی، مذهب و آبروی جنسی نیز تحت فشار قرار گیرد. زنان معترض بازداشت‌شده، برای مثال، از ناسزاهای جنسی و تهدید علیه خانواده‌هایشان روایت کرده‌اند (Amnesty International, 2022, Human Rights Watch, 2022). همین درهم‌تنیدگی اشکال کنترل سبب شده است گزارشگر ویژه سازمان ملل و پژوهشگران، وضعیت زنان در افغانستان را با مفاهیمی چون «آزار و تعقیب جنسیتی» و «آپارتاید جنسیتی» بررسی کنند (Akbari & True, 2022; United Nations Human Rights Council, 2024). این مقاله درباره مناسب‌ترین عنوان حقوقی برای این وضعیت داوری نمی‌کند. پرسش آن مشخص‌تر و جامعه‌شناختی است: بازداشت در درون این ساختار چگونه عمل می‌کند، اشکال متفاوت قدرت را چگونه به یکدیگر پیوند می‌دهد، و زنان این فرایند را چگونه تجربه می‌کنند؟

اهمیت این پرسش به شمار زنان بازداشت‌شده محدود نمی‌شود. برای کنترل همه زنان، نیازی به بازداشت همه آنان نیست. بازداشت شمار محدودی از زنان می‌تواند پیامدهایی بسیار فراتر از خود آنان داشته باشد، به‌ویژه هنگامی که آزادی به تعهد درباره رفتار آینده، ضمانت خانواده یا خطر افشای اطلاعاتی که در بازداشت به دست آمده است مشروط شود. شواهد موجود

نشان می‌دهد که برخی زنان معترض برای آزادی ناچار شده‌اند تعهد دهند که دیگر اعتراض نکنند؛ در مواردی خانواده‌های آنان نیز ملزم به ارائه تعهد یا سپردن اسناد ملکیت به عنوان ضمانت شده‌اند (Amnesty International, 2022, Human Rights Watch, 2022). از این منظر، بازداشت فقط مجازات یک کنش گذشته نیست؛ می‌تواند وسیله‌ای برای شکل دادن به رفتار آینده و انتقال کنترل از بازداشتگاه به خانواده و زندگی روزمره باشد.

با این حال، مستندسازی خشونت با توضیح سازوکار اجتماعی آن یکسان نیست. ثبت ضرب و شتم، تهدید، شکنجه یا خشونت جنسی برای مستندکردن نقض حقوق زنان ضروری است، اما به تنهایی توضیح نمی‌دهد که این اشکال فشار چگونه به یکدیگر متصل می‌شوند و چرا برخی از آن‌ها پس از خروج زن از بازداشتگاه نیز قدرت خود را حفظ می‌کنند. مسئله، بنابراین، فقط این نیست که زنان در بازداشت با چه انواعی از خشونت مواجه می‌شوند، بلکه این است که چگونه یک شکل فشار به اهرمی برای شکل دیگری از فشار تبدیل می‌شود: چگونه یک اتهام سیاسی به مسئله‌ای درباره اخلاق، مذهب یا آبروی جنسی زن بدل می‌شود؛ چگونه تهدید علیه خانواده، خانواده را به مجرای کنترل رفتار آینده او تبدیل می‌کند؛ و چگونه اعتراف، تصویر یا اطلاعاتی که در بازداشت به دست آمده است می‌تواند پس از آزادی نیز قدرت اجبارآمیز خود را حفظ کند. قومیت، زبان و موقعیت اجتماعی نیز در برخی موارد می‌توانند شدت و شکل این فرایند را تغییر دهند.

این مقاله استدلال می‌کند که در تجربه زنان مورد مطالعه، بازداشت صرفاً وسیله‌ای برای مجازات یک رفتار مشخص نیست، بلکه موقعیتی نهادی برای سازمان‌دهی و انتقال اجبار میان حوزه‌های مختلف زندگی است. مقاله این سازوکار را «اجبار همگرا» (Convergent Coercion) می‌نامد: فرایندی که در آن فشارهای سیاسی، جنسیتی، اخلاقی، مذهبی، خانوادگی و، در برخی موارد، قومی صرفاً بر یکدیگر انباشته نمی‌شوند، بلکه هر یک می‌تواند به اهرمی برای فعال کردن یا تشدید دیگری تبدیل شود. قدرت این اجبار دقیقاً از همین همگرایی ناشی می‌شود: کنش سیاسی می‌تواند به آبروی جنسی پیوند بخورد، آبروی جنسی به فشار خانواده، فشار خانواده به کنترل رفتار پس از آزادی، و تهدید به افشا به ابزاری برای استمرار سکوت بدل شود.

مقاله بر روایت‌های ۱۵ زن تکیه دارد که پس از آگست ۲۰۲۱ در بازداشت طالبان بوده‌اند. بررسی می‌کند که اجبار همگرا چگونه در مراحل دستگیری، بازجویی و حبس شکل می‌گیرد و چگونه در برخی موارد از طریق خانواده، تهدید به افشا و کنترل اجتماعی پس از آزادی ادامه می‌یابد. همچنین نشان می‌دهد که زنان صرفاً دریافت‌کنندگان منفعل این فشارها نیستند و با سکوت، همراهی حساب شده، امتناع، مذاکره یا روایت تجربه خود به آن پاسخ می‌دهند. به این ترتیب، مقاله از فهرست کردن انواع خشونت فراتر می‌رود و سازوکاری را توضیح می‌دهد که از طریق آن اشکال متفاوت قدرت در تجربه بازداشت زنان به یکدیگر تبدیل می‌شوند، یکدیگر را تقویت می‌کنند و دامنه اجبار را از بازداشتگاه به خانواده و زندگی پس از آزادی گسترش می‌دهند. در این چارچوب، بازداشت نه فقط محل اعمال خشونت، بلکه نهادی است که می‌تواند اجبار را میان حوزه‌های سیاسی، جنسیتی، اخلاقی و خانوادگی سازمان دهد و آثار آن را فراتر از دیوارهای بازداشتگاه امتداد بخشد.

۲. ادبیات پژوهش و خلأ موجود

ادبیات مرتبط با این پژوهش را می‌توان در پنج محور به هم پیوسته بررسی کرد: پژوهش‌های فمینیستی درباره زندان، کنترل جنسیتی، سرکوب و حبس سیاسی، عاملیت، و مطالعات مربوط به زنان در افغانستان پس از ۲۰۲۱. هر یک از این حوزه‌ها بخشی از مسئله را توضیح می‌دهد؛ اما هنوز کمتر روشن شده است که اشکال مختلف قدرت در خود فرایند بازداشت چگونه به یکدیگر متصل می‌شوند و اثر یکدیگر را تشدید می‌کنند.

- زندان به مثابه تجربه‌ای جنسیتی و اجتماعی

پژوهش‌های فمینیستی درباره زندان نشان داده‌اند که تجربه زنان از حبس از طریق بدن، جنسیت، مادری، روابط خانوادگی و آبروی اجتماعی شکل می‌گیرد (Crewe, Hulley, & Wright, 2017). مطالعات جغرافیای زندان نیز نشان می‌دهند که آثار حبس به دیوارهای زندان محدود نمی‌ماند و به بدن، روابط و فضاهای زندگی افراد امتداد می‌یابد (Moran, 2015). جامعه‌شناسی مجازات نیز پیامدهای حبس برای اعضای خانواده و کسانی را بررسی کرده است که خود زندانی نشده‌اند (Comfort, 2008; Condry & Minson, 2021). این ادبیات ماهیت جنسیتی و اجتماعی حبس را روشن می‌کند، اما کمتر بر موقعیتی متمرکز بوده است که بازداشت سیاسی هم‌زمان به عرصه کنترل جنسیتی، اخلاقی و خانوادگی تبدیل می‌شود.

- کنترل جنسیتی و پیوند خشونت خصوصی و سیاسی

نظریه «کنترل اجباری» استارک (Stark, 2007) نشان می‌دهد که قدرت می‌تواند از طریق انباشت تهدید، ترساندن، انزوا، نظارت و کنترل رفتار روزمره اعمال شود، نه صرفاً از طریق رویدادهای منفرد خشونت. مفهوم «پیوستار خشونت» نیز بر پیوند اشکال خصوصی و صمیمی خشونت با ساختارهای گسترده‌تر قدرت سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کند (Cockburn, 2004). پژوهش درباره خشونت جنسی در منازعات در عین حال نشان می‌دهد که چنین خشونتی همیشه از منطق یا راهبرد سازمانی یکسانی پیروی نمی‌کند. (Wood, 2006).

(Young, 2003) نیز نشان می‌دهد که ادعای «حمایت» از زنان می‌تواند به توجیه محدودکردن و فرودست‌سازی آنان تبدیل شود؛ منطقی که در برخی توجیهات طالبان درباره محدودیت زنان نیز دیده می‌شود (Haqpal, 2026). این ادبیات رابطه میان جنسیت، خشونت و قدرت را روشن می‌کند، اما چگونگی ترکیب آن‌ها با مجازات سیاسی در خود بازداشت کمتر بررسی شده است.

- سرکوب سیاسی، بدن و حبس سیاسی زنان

ادبیات سرکوب سیاسی نشان داده است که کنترل فقط از طریق خشونت مستقیم عمل نمی‌کند، بلکه می‌تواند از طریق ترس، نظارت و تنظیم رفتار گسترش یابد (Foucault, 1977; Earl, 2011; Green, 1994). اسکری (۱۹۸۵)، نیز نشان می‌دهد که شکنجه چگونه از طریق درد، بدن را به عرصه اعمال قدرت تبدیل می‌کند. مطالعات زنان زندانی سیاسی نشان داده‌اند که تجربه حبس با بدن، خانواده و حافظه درهم‌تنیده است و آثار آن می‌تواند پس از آزادی ادامه یابد (Talebi, 2011). مفهوم داغ ننگ نیز برای فهم پیامدهای اجتماعی بازداشت پس از آزادی اهمیت دارد (Goffman, 1963). با این حال، ادبیات کلاسیک سرکوب سیاسی کمتر به منابع مشخصاً جنسیتی قدرت، مانند آبروی جنسی، حیثیت خانواده و کنترل بدن زنان، توجه کرده است.

- عاملیت در شرایط محدودیت

ادبیات عاملیت هشدار می‌دهد که زنان تحت فشار را نباید صرفاً قربانیانی منفعل دانست. (Kandiyoti, 1988) به راهبردهای زنان برای مذاکره با محدودیت‌های پدرسالارانه توجه می‌کند و اسکات (۱۹۸۵) نشان می‌دهد که مقاومت می‌تواند پنهان، روزمره و غیرعلنی باشد. محمود (۲۰۰۵) نیز عاملیت را از مقاومت آشکار فراتر می‌برد و نشان می‌دهد که کنش آگاهانه می‌تواند در درون محدودیت‌ها نیز شکل بگیرد. این دیدگاه‌ها امکان می‌دهند سکوت، همراهی حساب‌شده، امتناع و سخن‌گفتن درباره بازداشت را بیرون از دوگانه ساده «مقاومت یا تسلیم» تحلیل کنیم. تقاطع‌مندی نیز امکان بررسی تفاوت تجربه زنان بر اساس پیوند جنسیت با قومیت، مذهب و دیگر موقعیت‌های اجتماعی را فراهم می‌کند (Crenshaw, 1991).

- زنان، بازداشت و سرکوب در افغانستان پس از ۲۰۲۱

پژوهش‌های اخیر درباره افغانستان این بحث‌ها را به شرایط پس از ۲۰۲۱ پیوند داده‌اند. در سطح کلان، مفهوم «آپارتاید جنسیتی» برای توضیح ماهیت نظام‌مند محدودیت‌های اعمال‌شده بر زنان به کار رفته است (United Nations Human Rights Council, 2023). پوپلزایی (۲۰۲۶). این مفهوم را در زمینه محرومیت زنان و دختران از آموزش بررسی می‌کند. True و Akbari (۲۰۲۶) نیز آپارتاید جنسیتی را نظامی چندسطحی از قدرت می‌دانند که از ساختارهای سیاسی و نهادی تا روابط خانوادگی و زندگی روزمره زنان امتداد می‌یابد. آنان نشان می‌دهند که اعضای مرد خانواده و دیگر کنشگران محلی می‌توانند به واسطه‌های اعمال محدودیت بر زنان تبدیل شوند و از این طریق قدرت سیاسی به روابط روزمره خانوادگی امتداد یابد.

در کنار این مطالعات ساختاری، پژوهش‌های دیگری بر سرکوب و عاملیت زنان تمرکز کرده‌اند. حقپال (۲۰۲۶) نشان می‌دهد که زنان معترض با تهدید، بازداشت، شکنجه و دیگر اشکال سرکوب مواجه شده‌اند، اما این فشارها لزوماً به پایان کنشگری آنان منجر نشده و بخشی از فعالیت‌های آنان به رسانه‌ها، فضای آنلاین و شبکه‌های فراملی منتقل شده است. بازداشت نیز در این ادبیات به عنوان یکی از ابزارهای گسترده‌تر سرکوب و کنترل جنسیتی مطرح شده است.

(Akbari, True 2026) به بازداشت خودسرانه، ناپدیدسازی قهری، شکنجه، خشونت جنسی و تهدید اعضای خانواده اشاره می‌کنند. آنان همچنین نشان می‌دهند که ترس از اقدامات تلافی‌جویانه، انگ اجتماعی و نگرانی درباره آبروی خانواده می‌تواند مانع گزارش خشونت شود و پیامدهای آن را به روابط خانوادگی و اجتماعی زنان گسترش دهد. مستندات حقوق بشری نیز شواهدی از بازداشت، بدرفتاری و پیامدهای خانوادگی و اجتماعی بازداشت زنان ارائه کرده‌اند (Amnesty International, 2022; UNAMA, 2024).

- خلا پژوهش

در مجموع، ادبیات موجود ابعاد مهمی از تجربه زنان را توضیح داده است: پژوهش‌های فمینیستی ماهیت جنسیتی حبس را نشان داده‌اند؛ نظریه کنترل اجباری به سازمان‌یافتگی اشکال مختلف کنترل پرداخته است؛ مطالعات سرکوب سیاسی نقش بازداشت، بدن و ترس را بررسی کرده‌اند؛ و پژوهش‌های مربوط به افغانستان نشان داده‌اند که قدرت سیاسی، کنترل جنسیتی و روابط خانوادگی می‌توانند در سطوح مختلف به یکدیگر مرتبط شوند. با این حال، چگونگی تبدیل این اشکال متفاوت قدرت به اهرم یکدیگر در خود فرایند بازداشت، در ادبیات موجود به طور مشخص تبیین نشده است. مسئله صرفاً این نیست که زنان ممکن است هم‌زمان با فشارهای سیاسی، جنسیتی، اخلاقی یا خانوادگی مواجه شوند؛ مسئله این است که یک نوع فشار چگونه نوع دیگری را فعال یا تشدید می‌کند. برای مثال، چگونه یک اتهام سیاسی به قضاوت درباره اخلاق یا آبروی جنسی زن تبدیل می‌شود؟ چگونه بدن به ابزار فشار سیاسی بدل می‌گردد؟ چگونه تهدید علیه خانواده یا الزام محرم مرد به تضمین رفتار آینده زن، کنترل را از بازداشتگاه به خانواده منتقل می‌کند؟ و چگونه اعتراف یا تصویر ضبط‌شده می‌تواند فشار ایجادشده در بازداشت را پس از آزادی نیز تداوم بخشد؟

بنابراین، خلا اصلی نه در شناسایی انواع مختلف اجبار، بلکه در توضیح سازوکار پیوند، تبدیل و تقویت متقابل آن‌ها قرار دارد. این پژوهش با دنبال کردن تجربه زنان از دستگیری و بازجویی تا حبس و زندگی پس از آزادی، این فرایند را بررسی می‌کند و برای توضیح آن مفهوم «اجبار همگرا» (Convergent Coercion) را توسعه می‌دهد.

۳. چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی این پژوهش آگاهانه محدود و متمرکز طراحی شده است. چهار مفهوم اصلی در آن به کار گرفته می‌شوند که هر یک بُعد متفاوتی از تجربه بازداشت و کنترل را روشن می‌کنند. این مفاهیم، به معنای مورد نظر بلومر (Blumer, 1954)، «مفاهیم

حساس‌کننده» (sensitizing concepts) هستند؛ یعنی جهت تحلیل را مشخص می‌کنند، اما الگوی از پیش تعیین شده‌ای را بر داده‌ها تحمیل نمی‌کنند. کنترل اجباری، قدرت انضباطی و تولید ترس، پیوستار خشونت، و تقاطع‌مندی به ترتیب امکان بررسی سازمان‌یافتگی کنترل، نقش نظارت و عدم قطعیت، امتداد فشار در زمان و مکان، و تفاوت میان تجربه‌های زنان را فراهم می‌کنند. این مفاهیم در کنار یکدیگر زمینه نظری لازم را برای صورت‌بندی مفهوم محوری این پژوهش، یعنی «اجبار همگرا»، فراهم می‌سازند.

۳.۱. کنترل اجباری (Coercive Control)

نخست، مفهوم «کنترل اجباری» استارک (Stark, 2007) کمک می‌کند اجبار را نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از اعمال خشونت‌آمیز جداگانه، بلکه به عنوان الگویی از کنترل در نظر بگیریم. از این منظر، اقداماتی مانند محدود کردن رفت‌وآمد، نظارت بر رفتار، تهدید، انزوا و کنترل روابط اجتماعی می‌توانند در کنار یکدیگر آزادی و قدرت تصمیم‌گیری فرد را محدود کنند. استارک این مفهوم را عمدتاً در بستر روابط خصوصی و میان‌فردی توسعه داده است. در این پژوهش، این مفهوم به عنوان نقطه شروعی برای طرح پرسشی متفاوت به کار می‌رود: هنگامی که اجبار نه از سوی یک فرد نزدیک، بلکه از طریق یک ساختار قدرت سازمان‌یافته و نهادی اعمال می‌شود، چه سازوکارهایی از کنترل اجباری همچنان قابل مشاهده‌اند و چگونه با اشکال دیگر قدرت پیوند می‌خورند؟ بنابراین، پژوهش حاضر کنترل اجباری در روابط خصوصی و بازداشت سیاسی را یکسان نمی‌انگارد، بلکه از این مفهوم برای شناسایی الگوهای به هم پیوسته کنترل در تجربه زنان استفاده می‌کند.

۳.۲. قدرت انضباطی و تولید ترس (Disciplinary Power and the Production of Fear)

دوم، مفهوم «قدرت انضباطی» فوکو (Foucault, 1977) توجه را به این مسئله جلب می‌کند که قدرت تنها از طریق مجازات مستقیم عمل نمی‌کند؛ نظارت و احتمال مجازات نیز می‌توانند افراد را به کنترل و تنظیم رفتار خود سوق دهند. با این حال، بازداشت‌های بررسی شده در این پژوهش همیشه از قواعد ثابت و قابل پیش‌بینی پیروی نمی‌کردند. روایت زنان از بازداشت‌های خودسرانه، قواعد نامشخص و مجازات‌های پیش‌بینی‌ناپذیر نشان می‌دهد که عدم قطعیت نیز می‌تواند خود به منبعی برای ترس و کنترل تبدیل شود.

در چنین شرایطی، ترس فقط از اطمینان به «تحت نظارت بودن» ناشی نمی‌شود؛ ندانستن اینکه چه رفتاری ممکن است مجازات شود، چه نوع مجازاتی اعمال خواهد شد یا فشار تا چه زمانی ادامه خواهد یافت نیز می‌تواند رفتار فرد را تحت تأثیر قرار دهد. مفهوم «ترس به مثابه شیوه زندگی» در کار گرین (Green, 1994) برای فهم این وضعیت اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد ترس چگونه می‌تواند از یک واکنش مقطعی به خشونت فراتر رود و به بخشی از تجربه روزمره و محاسبه رفتار تبدیل شود. دقیقاً وجود همین بافتار تولید ترس سیستماتیک و پیش‌بینی‌ناپذیر است که اتخاذ تصمیمات سخت اخلاقی در فرآیند پژوهش (مانند از بین بردن فوری فایل‌های صوتی پس از پیاده‌سازی برای حفظ امنیت جانی مصاحبه‌شوندگان) را به لحاظ تئوریک ایجاب و توجیه می‌کند.

۳.۳. پیوستار خشونت و امتداد فشار در زمان و مکان (Continuum of Violence)

سوم، مفهوم «پیوستار خشونت» کاکبرن (Cockburn, 2004) نشان می‌دهد که اشکال خشونت در عرصه‌های خصوصی و عمومی را نمی‌توان همیشه از یکدیگر جدا کرد. این پژوهش از این مفهوم برای بررسی امتداد فشار در مراحل مختلف تجربه بازداشت استفاده می‌کند. دستگیری، بازجویی، حبس و زندگی پس از آزادی لزوماً مراحل کاملاً جدا از یکدیگر نیستند؛ فشار ایجاد شده در یک مرحله می‌تواند به مرحله بعد منتقل شود و در شکلی متفاوت ادامه پیدا کند.

مفهوم داغ ننگ گافمن (Goffman, 1963) نیز به توضیح بُعد اجتماعی این امتداد کمک می‌کند. برای مثال، اعتراف اجباری

یا تصویر ضبط شده در داخل بازداشتگاه می‌تواند از طریق تهدید به افشا، پس از آزادی نیز بر آبرو، روابط خانوادگی و موقعیت اجتماعی زن اثر بگذارد. در چنین مواردی، خروج از بازداشتگاه الزاماً به معنای پایان قدرت ناشی از بازداشت نیست. این دیدگاه امکان بررسی چگونگی انتقال فشار از فضای بازداشت به خانواده و زندگی اجتماعی زنان را فراهم می‌کند.

۳.۴. تقاطع‌مندی (Intersectionality)

چهارم، مفهوم «تقاطع‌مندی» کرنشاو (Crenshaw, 1991) امکان بررسی تفاوت میان تجربه‌های زنان را فراهم می‌کند. زنان صرفاً بر اساس جنسیت خود با قدرت مواجه نمی‌شوند و سایر موقعیت‌های اجتماعی می‌توانند بر چگونگی تجربه بازداشت اثر بگذارند. در برخی روایت‌های این پژوهش، برای مثال، زبان، تعلق قومی یا برچسب‌های سیاسی و مذهبی نیز وارد تجربه فشار و خشونت شده‌اند.

تقاطع‌مندی در این پژوهش برای فرض گرفتن یک الگوی ثابت قومی یا اجتماعی به کار نمی‌رود. برعکس، این مفهوم کمک می‌کند بررسی شود که چه زمانی و تحت چه شرایطی ابعادی مانند جنسیت، قومیت، زبان و موقعیت سیاسی به یکدیگر مرتبط می‌شوند و چه زمانی چنین ارتباطی مشاهده نمی‌شود. از این رو، قومیت در تحلیل حاضر بُعدی مشروط و وابسته به زمینه است و نه عاملی که از پیش نوع یا شدت تجربه بازداشت را تعیین کند.

۳.۵. سنتز نظری: اجبار همگرا (Convergent Coercion)

چهار مفهوم بالا بخش‌های متفاوتی از تجربه بازداشت را روشن می‌کنند، اما هیچ‌یک به تنهایی سازوکاری را که به طور تکرار شونده در روایت‌های زنان مشاهده شد توضیح نمی‌دهد: اشکال مختلف فشار صرفاً در کنار یکدیگر قرار نمی‌گیرند، بلکه می‌توانند یکدیگر را فعال، منتقل یا تشدید کنند. پژوهش حاضر این فرایند را «اجبار همگرا» (convergent coercion) می‌نامد.

اجبار همگرا به فرایندی اشاره دارد که در آن اشکال متمایز فشار، مانند فشار سیاسی، جنسیتی، اخلاقی، مذهبی و خانوادگی و، در برخی موارد، قومی، به یکدیگر متصل می‌شوند؛ به گونه‌ای که یک نوع فشار به اهرمی برای اعمال یا تشدید نوع دیگری از فشار تبدیل می‌شود و در نتیجه ظرفیت کلی اجبار افزایش می‌یابد. برای مثال، یک اتهام سیاسی می‌تواند به قضاوتی درباره اخلاق و آبروی جنسی زن تبدیل شود؛ این قضاوت می‌تواند حیثیت خانواده را درگیر کند؛ و نگرانی درباره خانواده و آبرو نیز به نوبه خود به اهرمی برای گرفتن اعتراف، تحمیل سکوت یا مدیریت رفتار آینده زن تبدیل شود.

تمایز اصلی در اینجا میان «هم‌زمانی» و «هم‌گرایی» است. تجربه چند نوع فشار در یک زمان، به خودی خود اجبار همگرا محسوب نمی‌شود. هم‌گرایی زمانی رخ می‌دهد که یک شکل فشار، قدرت شکل دیگری را فعال یا افزایش دهد. از این جهت، مفهوم اجبار همگرا با «کنترل اجباری» و «پیوستار خشونت» هم‌پوشانی دارد، اما با آن‌ها یکسان نیست. کنترل اجباری توجه را به سازمان‌یافتگی و انباشت رفتارهای کنترلی جلب می‌کند و پیوستار خشونت بر ارتباط و امتداد خشونت میان عرصه‌ها و زمان‌های مختلف تأکید دارد؛ اجبار همگرا مشخصاً بر سازوکاری تمرکز می‌کند که از طریق آن منابع متفاوت فشار به اهرم یکدیگر تبدیل شده و ظرفیت اجبارآمیز یکدیگر را افزایش می‌دهند.

فناوری نیز می‌تواند این هم‌گرایی را گسترش دهد. ضبط اعتراف، تصویر یا صدای زن در بازداشتگاه می‌تواند رویدادی محدود به زمان و مکان بازداشت را به ابزاری قابل استفاده در آینده تبدیل کند. هنگامی که احتمال انتشار چنین محتوایی با آبروی جنسی، حیثیت خانواده یا موقعیت اجتماعی زن پیوند می‌خورد، قدرت نهادی بازداشت از طریق روابط اجتماعی و جنسیتی بیرون از بازداشتگاه تقویت می‌شود. به این ترتیب، اجبار می‌تواند بدون ادامه حبس فیزیکی، بخشی از قدرت خود را پس از آزادی حفظ کند.

با این حال، اجبار همگرا نتیجه‌ای خودکار یا اجتناب‌ناپذیر در هر بازداشت نیست. شکل، شدت و ترکیب فشارها میان روایت‌های زنان متفاوت است و در برخی موارد اجزای این فرایند اصلاً به یکدیگر متصل نمی‌شوند. زنان نیز صرفاً

دریافت‌کنندگان منفعل این فشار نیستند. با توجه به بحث عاملیت در آثار کندیوتی (Kandiyoti, 1988) و محمود (Mahmood, 2005)، این واکنش‌ها نه لزوماً به عنوان «تسلیم» یا «مقاومت» در معنای ساده آن‌ها، بلکه به عنوان شیوه‌های متفاوت مواجهه با مجموعه‌ای محدود از گزینه‌ها تحلیل می‌شوند.

بنابراین، «اجبار همگرا» در این پژوهش نه نام دیگری برای وجود هم‌زمان چند نوع خشونت، بلکه مفهومی برای توضیح رابطه میان آن‌هاست: اینکه چگونه یک شکل فشار می‌تواند منبع قدرت شکل دیگری شود، چگونه این پیوند می‌تواند دامنه اجبار را از بازداشتگاه به خانواده و زندگی پس از آزادی گسترش دهد، و تحت چه شرایطی این همگرایی شکل می‌گیرد، محدود می‌شود یا با واکنش زنان مواجه می‌شود.

۴. روش‌شناسی

۴.۱. طراحی پژوهش

این پژوهش کیفی و مبتنی بر پارادایم تفسیری-ساخت‌گرایانه است. هدف آن برآورد شیوع خشونت نیست، بلکه فهم این است که اجبار در روایت زنان بازداشت‌شده چگونه تجربه و سازمان‌دهی می‌شود. منطق تحلیل ابدکتیو است (Timmermans & Tavory, 2012): داده‌ها و مفاهیم نظری موجود، یعنی کنترل اجباری، قدرت انضباطی، پیوستار خشونت و تقاطع‌مندی، به‌طور مستمر در برابر یکدیگر سنجیده شدند. نقطه آغاز نظریه‌پردازی این بود که این مفاهیم حضور هم‌زمان اشکال گوناگون فشار را توضیح می‌دادند، اما توضیح نمی‌دادند چرا یک نوع فشار به اهرمی برای فعال‌کردن یا تشدید نوع دیگر تبدیل می‌شد. مفهوم «اجبار همگرا» برای توضیح همین الگو صورت‌بندی شد.

۴.۲. شرکت‌کنندگان و نمونه‌گیری

داده‌ها روایت ۱۵ زن را دربر می‌گیرد که پس از آگست ۲۰۲۱ در مراکز رسمی و غیررسمی تحت کنترل طالبان بازداشت شده بودند. نمونه‌گیری هدفمند و مبتنی بر ارجاع بود: زنان از طریق شبکه‌های مورد اعتماد و افراد و نهادهای فعال در حوزه حقوق زنان معرفی شدند و تصمیم به مشارکت را خودشان گرفتند. در حد امکان، تنوع در محل، مدت و دلیل بازداشت لحاظ شد. موارد به کابل، هرات، بلخ، قندهار و دایکندی مربوط‌اند. سن زنان از اوایل بیست تا میانه چهل سالگی و تحصیلات آنان از متوسطه تا کارشناسی ارشد بود. مدت بازداشت از دو روز تا سه ماه متغیر بوده و دلایل آن مشارکت در اعتراض، فعالیت آموزشی، مسائل پوشش، اتهام‌های اخلاقی و دیگر اشکال نافرمانی ادعایی را دربر می‌گرفت. در روایت‌ها زنانی با پیشینه تاجیک، پشتون، هزاره و ازبک حضور دارند؛ اما قومیت به‌طور نظام‌مند ثبت نشد و تنها در جایی تحلیل شده که زنان خود به آن اشاره کرده‌اند یا بخشی از خشونت بوده است. در زمان مشارکت، همه زنان خارج از افغانستان بودند. پژوهش ادعای تعمیم آماری ندارد؛ ارزش نمونه در امکان مقایسه میان موارد است. هم‌چنان حجم نمونه بر اساس یک حد عددی از پیش تعیین شده یا ادعای دستیابی به اشباع تعیین نشد. با توجه به تمرکز پرسش پژوهش، غنای روایت‌ها و تنوع تجربه‌ها از نظر محل، مدت و دلیل بازداشت، این مجموعه برای تحلیل تفسیری تجربه‌های مشارکت‌کنندگان، مناسب ارزیابی شد.

۴.۳. منابع و گردآوری داده

داده‌ها از سه منبع به دست آمد: شش مصاحبه مستقیم، پنج پاسخ کتبی و چهار روایت منتشرشده در رسانه‌ها. مصاحبه‌های مستقیم میان مارچ ۲۰۲۴ و جولای ۲۰۲۶ به زبان فارسی و از طریق زوم، واتس‌اپ و گوگل‌میت، به انتخاب اشتراک‌کنندگان، انجام شد و بین ۲۹ تا ۷۵ دقیقه طول کشید؛ با دو زن دو نوبت مصاحبه شد. چهار مصاحبه را یک دستیار پژوهشی زن آموزش دیده و دو مصاحبه را نویسنده انجام داد. دستیار زن در تحلیل نقشی نداشت. مصاحبه‌ها با رضایت شفاهی ضبط و به‌طور کامل پیاده شدند.

در پنج مورد، همان پرسش‌های راهنمای مصاحبه به صورت کتبی ارسال و پاسخ داده شد؛ در این موارد امکان پرسش تکمیلی وجود نداشت. چهار روایت رسانه‌ای به دلیل ارتباط مستقیم با مراحل دستگیری، بازجویی، حبس یا پس از آزادی انتخاب شدند و در تحلیل آن‌ها احتمال گزینش و ویرایش رسانه‌ای در نظر گرفته شد. نوع منبع برای هر مورد ثبت و در تفسیر لحاظ شد. الگوی اجبار همگرا در هر سه نوع منبع دیده شد.

۴.۴. تحلیل داده

داده‌ها با تحلیل مضمون بازاندیشانه (Braun & Clarke, 2019, 2021) تحلیل شدند. پس از خواندن مکرر متون، کدگذاری به صورت دستی و به طور کامل توسط نویسنده انجام شد و کدها در قالب مضامین سازمان یافتند. سپس موارد در چهار مرحله دستگیری، بازجویی، حبس و پس از آزادی با یکدیگر مقایسه شدند، با تمرکز بر چگونگی پیوند میان انواع فشار. برای هر مورد خلاصه‌ای تحلیلی و برای کل داده‌ها یک جدول مقایسه‌ای تهیه شد و یادداشت‌های تحلیلی تصمیم‌های تفسیری را ثبت کردند. مفهوم اجبار همگرا در همین مقایسه شکل گرفت و سپس در برابر همه ۱۵ مورد بررسی شد.

۴.۵. موضع‌مندی پژوهشگر

نویسنده، به عنوان مردی اهل افغانستان، از آشنایی زبانی و شناخت بافت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در فهم روایت‌ها بهره برد. با این حال، جنسیت او می‌توانست آنچه را زنان درباره خشونت جنسی و بدن بازگو می‌کردند محدود کند؛ از این رو، بیشتر مصاحبه‌ها به دستیار زن سپرده شد.

۴.۶. ملاحظات اخلاقی

پژوهش توسط دفتر پژوهش‌های انسانی دانشگاه جورج واشنگتن بررسی و در ۶ مارچ ۲۰۲۴ تحت پروتکل NCR۲۵۶۹۶۶ واجد معافیت از بازبینی IRB شناخته شد. رضایت به صورت شفاهی گرفته شد تا سندی حاوی نام یا امضا ایجاد نشود. زنان برای بیان جزئیات خشونت تحت فشار قرار نگرفتند و می‌توانستند به هر پرسش پاسخ ندهند یا مصاحبه را در هر لحظه متوقف کنند. برای همه موارد نام مستعار به کار رفت و اطلاعات قابل شناسایی کلی سازی یا حذف شد. فایل‌های صوتی پس از پیاده‌سازی و متون پیاده‌شده پس از پایان پژوهش برای همیشه حذف شدند. روایت‌های رسانه‌ای پیش‌تر به طور عمومی منتشر شده بودند و برای آن‌ها رضایت جداگانه گرفته نشد؛ چون بخشی از آن‌ها مستقیم نقل شده، ناشناس ماندن کاملشان تضمین‌پذیر نیست و هیچ اطلاعاتی فراتر از آنچه راویان منتشر کرده بودند به آن‌ها افزوده نشد.

۵. یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نه به صورت فهرستی از انواع خشونت و بدرفتاری، بلکه بر اساس سازوکارهایی تنظیم شده‌اند که بازداشت از طریق آن‌ها بر زنان اثر می‌گذاشت. در روایت‌های پانزده زن، یک منطق مشترک بارها تکرار می‌شود و در برخی موارد شدت بیشتری می‌یابد: نافرمانی سیاسی صرفاً به عنوان یک عمل سیاسی مجازات نمی‌شد، بلکه در جریان بازداشت به تعرض به بدن زن، آبروی جنسی، باور دینی و، برای شماری از زنان، هویت قومی او تبدیل می‌شد. خود شرکت‌کنندگان گاه این وضعیت را «ترکیبی از همه» توصیف می‌کردند. با این حال، تجربه‌ها یکسان نیستند. در کنار روایت‌هایی از خشونت بسیار شدید، مواردی نیز وجود دارد که فشار تقریباً به طور کامل روانی بوده است. این تفاوت‌ها کمک می‌کنند روشن شود که این سازوکار در چه شرایطی شدت می‌گیرد و در چه شرایطی محدودتر باقی می‌ماند.

۵.۱. مجازات به عنوان زن، نه فقط به عنوان مخالف

یکی از الگوهای تکرارشونده، سرعتی بود که با آن اتهام مربوط به رفتار یک زن به داوری درباره اخلاق، آبرو یا باور دینی او تبدیل می‌شد. فرشته که پس از شرکت در اعتراضی در کابل بازداشت شده بود، به یاد می‌آورد که بازجویان ابتدا می‌پرسیدند چه کسانی زنان را به تظاهرات تشویق کرده‌اند و چه کسانی هزینه آن را می‌پردازند. اما پرسش‌های سیاسی خیلی زود جای خود را به تحقیر جنسیتی و اخلاقی داد:

«فاحشه، شرم و حیا نداری که علیه امارت اسلامی اعتراض می‌کنی؟ فاحشه‌های شرابی.»

در این سخن، مخالفت سیاسی و داوری اخلاقی درباره زن در یک اتهام واحد به هم پیوند می‌خورند. اعتراض دیگر صرفاً مخالفت با قدرت سیاسی تلقی نمی‌شود، بلکه از طریق تحقیر جنسی، شرم و بی‌آبرویی بازتعریف می‌شود. سحر نیز که در پی شرکت در اعتراضی برای بازگشایی دانشگاه‌ها بازداشت شده بود، با برخوردی مشابه روبه‌رو شد:

«چقدر بی‌صاحب و بی‌خانواده هستی که علیه امارت اسلامی اعتراض می‌کنی؛ چقدر بی‌عقل هستی.»

«بی‌خانواده» و «بی‌صاحب» خواندن زن، کنش سیاسی او را به انتظارات مربوط به خانواده و آبروی اجتماعی گره می‌زند و شرکت در اعتراض را به داوری درباره جایگاه اخلاقی و اجتماعی او تبدیل می‌کند.

همین فرایند در بازداشت‌هایی که از اعتراض سیاسی آغاز نشده بودند نیز دیده می‌شد. بنفشه که در قندهار به دلیل پوشش خود بازداشت شده بود، به یاد می‌آورد که به او گفته شد «عزت، نام و ناموس پشتون‌ها را زیر سؤال برده‌ای» و «هیچ‌کس نباید به ناموس پشتون نگاه کند.» به این ترتیب، پوشش او نه تخطی فردی، بلکه لطمه‌ای به آبروی جمعی معرفی می‌شد. پروانه که به اتهام زنا بازداشت شده بود، گفت که او را «فاحشه» خطاب کرده، متهم کرده بودند که «دخترها را برای مردها آماده می‌کند» و به او گفته بودند که «آبروی زنان مسلمان را برده و جامعه را فاسد کرده است.» به گفته او، بازجویی‌اش نیز ضبط شده بود. مشروعیت دینی نیز معیاری دیگر برای داوری درباره زنان بود. تهمینه به یاد می‌آورد که بازجویان پس از پرسش درباره کسانی که فعالیت‌هایش را تأمین مالی می‌کردند، به آزمون معلومات دینی او پرداختند:

«بنده کیستی؟ کلمات را بخوان. اسلام چند رکن دارد؟ دعای قنوت را بخوان.»

گذار از پرسش درباره فعالیت سیاسی و منابع مالی به آزمون دانش دینی نشان می‌دهد که سوءظن سیاسی چگونه با داوری درباره ایمان زن درمی‌آمیخت. الگوی مهم در این روایت‌ها صرفاً وجود توهین‌ها و اتهام‌های گوناگون نیست. مسئله این است که شرکت در اعتراض، نوع پوشش، اتهام‌های جنسی یا دیگر تخلفات ادعایی بارها به داوری درباره اینکه فرد «چه نوع زنی» است تبدیل می‌شد: زنی بی‌آبرو، از نظر جنسی غیراخلاقی، از نظر دینی ناقص یا فاسدکننده جامعه. این بازمعناگذاری نخستین سازوکاری است که «اجبار همگرا» از طریق آن در تجربه بازداشت آشکار می‌شود.

۵.۲. از میان بردن زن به عنوان کنشگر سیاسی: اعتراف اجباری و تصویر ضبط‌شده

اگر سازوکار نخست هویت زن بازداشت‌شده را بازتعریف می‌کرد، سازوکار دوم معنای کاری را که او انجام داده بود تغییر می‌داد. چند شرکت‌کننده توضیح دادند که مجبور شده‌اند اظهاراتی ضبط‌شده ارائه کنند که در آن فعالیت سیاسی‌شان نه حاصل تصمیم خودشان، بلکه نتیجه تحریک دیگران، دریافت پول یا انگیزه‌هایی دیگر معرفی می‌شد.

بی‌بی گل مجبور شد ویدیویی ضبط کند و در آن بگوید که برای شرکت در اعتراض «تحریک شده است.» به این ترتیب، روایت او از مشارکت آگاهانه در یک کنش سیاسی با روایتی جایگزین شد که تصمیم اصلی را به دیگران نسبت می‌داد. تهمینه شکل پیچیده‌تری از این کار را توصیف کرد. به گفته او، در مراحل مختلف بازداشت از او فیلم گرفته شد و پیش از آزادی، متنی آماده با چهار جمله به او دادند که باید آن را مقابل دوربین می‌خواند:

۱) من برای این اعتراض کردم که به خارج بروم؛ ۲) زنان زیادی در خارج برای ما پول می‌فرستادند؛ ۳) امارت اسلامی با ما رفتار خوبی داشت؛ ۴) جایی که ما را نگهداری می‌کردند بسیار خوب و امن بود.»

کارکرد این اعتراف فقط وادار کردن زن به اطاعت در همان لحظه نبود. اعتراض به اقدامی با پشتوانه مالی خارجی و با هدف مهاجرت تبدیل می‌شد و هم‌زمان شرایط بازداشت انسانی و امن معرفی می‌گردید. اعتراف اجباری تلاشی بود برای کنترل نه فقط رفتار زن، بلکه معنایی که بعدها می‌شد به آن رفتار داد.

تصویر ضبط‌شده زمانی کارکرد اجباری دیگری می‌یافت که خود به ابزار تهدید تبدیل می‌شد. شش زن، یعنی فرشته، رویا، عاطفه، زینب، لاله و ته‌مین، گزارش دادند که اعتراف اجباری، رفتار تحقیرآمیز یا خشونت جنسی علیه آنان ضبط شده و تهدید شده بودند که اگر بعداً سخن بگویند یا در برابر خواسته‌های بیشتر مقاومت کنند، این تصاویر منتشر خواهد شد. رویا که پس از رد پیشنهاد ازدواج یکی از اعضای طالبان از سوی خودش و پدرش بازداشت شده بود، گفت فردی که به او تعرض کرده بود از این عمل فیلم گرفت و هشدار داد:

«اگر صدایم را بلند می‌کردم، ویدیو را منتشر می‌کرد.»

عاطفه نیز گزارش داد که خشونت جنسی علیه او ضبط شده و فیلم آن برای تهدید نگهداری شده بود. در مورد او، انتشار تنها یک تهدید باقی نماند: ویدیوی اجباری‌اش بعداً در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت.

تصویر، برخلاف خود خشونت یا اعترافی که آن را پدید آورده بود، ماندگار و قابل انتقال بود. می‌شد آن را نگه داشت، زن را به انتشارش تهدید کرد و حتی پس از آزادی او منتشرش ساخت. قدرت تهدیدآمیز این تصاویر از پیامدهای اجتماعی احتمالی انتشارشان سرچشمه می‌گرفت: آسیب به آبروی جنسی زن، حیثیت خانواده و جایگاه اجتماعی او. به این ترتیب، آنچه در بازداشتگاه رخ داده بود، بی‌آنکه حبس فیزیکی ادامه یابد، به ابزاری برای فشار در آینده تبدیل می‌شد.

اعتراف اجباری و تهدید به افشا دو کارکرد متفاوت داشتند. اولی روایت زن از عاملیت سیاسی خود را با روایتی مورد تأیید قدرت جایگزین می‌کرد؛ دومی خود تصویر و بازنمایی زن را به اهرم فشار تبدیل می‌کرد. اما در هر دو، کنترل نهادی بر زن با کنترل بر اینکه او بعداً چگونه دیده شود، صدایش چگونه شنیده شود و داستانش چگونه روایت شود درمی‌آمیخت. قدرت نهادی در اینجا از طریق پیامدهای جنسیتی، خانوادگی و اجتماعی افشای احتمالی تقویت می‌شد.

۵.۳. بدن تحت کنترل

ماهیت جنسیتی بازداشت در شیوه مواجهه با بدن زنان نیز آشکار بود؛ بدنی که در معرض دید قرار می‌گرفت، کنترل می‌شد و مجازات می‌شد. عادت ماهانه، دسترسی به امکانات بهداشتی، مناسک دینی و آسیب‌پذیری جسمی با شرایط بازداشت درهم می‌آمیخت. فرشته در خانه‌ای نگهداری می‌شد که تنها تشناب آن با نگهبانان مرد مشترک بود. او در دوران عادت ماهانه بود و به وسایل بهداشتی کافی دسترسی نداشت:

«فقط آرزو می‌کردم زمین دهن باز کند و مرا ببلعد.»

برای زینب و بی بی گل، عادت ماهانه با اجبار به انجام مناسک دینی نیز گره خورده بود. زینب به یاد می‌آورد هنگامی که توضیح داد به دلیل عادت ماهانه نمی‌تواند نماز بخواند، «نگهبان با اسلحه‌اش به شانه‌ام زد و محکم به زمین افتادم.» بی بی گل نیز گفت در حالی که لباس‌هایش به خون آغشته بود، برایش جای نماز آوردند و او پرسید:

«در این وضعیت چگونه نماز بخوانم؟»

روایت عاطفه از خشونت بسیار شدیدتر حکایت دارد: او گزارش داد که در دوران عادت ماهانه مورد تجاوز جنسی قرار گرفت و پیامدهای جسمی آن پس از آزادی نیز ادامه یافت. شدت این تجربه‌ها با یکدیگر بسیار متفاوت است و نباید آن‌ها را هم‌سطح دانست. آنچه آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد، ورود بدن زن به عرصه اجبار است؛ عرصه‌ای که در آن فرایندهای طبیعی

بدن، حریم خصوصی، عبادت، مجازات جسمی و خشونت جنسی درهم می‌آمیختند. بدن فقط محلی نبود که خشونت بر آن اعمال می‌شد؛ خود به عرصه‌ای تبدیل می‌شد که اشکال مختلف کنترل جنسیتی، نهادی و دینی در آن به یکدیگر می‌رسیدند.

۵.۴. زمانی که اجبار بُعد قومی پیدا کرد

قومیت نیز در برخی روایت‌ها وارد تجربه بازداشت شده بود، هرچند حضور آن به اندازه ابعاد جنسیتی و اخلاقی فشار گسترده نبود. چند شرکت‌کننده بازداشت‌کنندگان و بازجویان خود را عمدتاً بر اساس زبان توصیف کردند. عاطفه به یاد می‌آورد که «همه آن‌ها پشتو صحبت می‌کردند» و مروه گفت: «پشتو صحبت می‌کردند و تعداد کمی از آن‌ها فارسی حرف می‌زدند.» بی بی گل نیز مردانی را که در وزارت داخله با آنان روبه‌رو شده بود پشتوزبان توصیف کرد. فرشته، عاطفه، مروه و لاله نگهبانان پشتوزبان را خشن‌تر از نگهبانان فارسی‌زبان دانستند. این روایت‌ها برداشت شرکت‌کنندگان از یک الگوی زبانی را نشان می‌دهند، اما زبان به تنهایی قومیت افراد را مشخص نمی‌کند.

در برخی روایت‌ها اما قومیت به صراحت وارد زبان خشونت شده بود. عاطفه به یاد می‌آورد که پس از تجاوز، عاملان بر او ادرار کردند و او را «فاحشه، مزدور، کافرو زن غرب‌زده» و نیز «کُلابی» خواندند؛ اصطلاحی که او آن را نشانه‌ای برای معرفی خودش به عنوان تاجیک و «دیگری» قومی می‌فهمید. در این لحظه، تحقیر جنسی، سیاسی، دینی و قومی در یک تجربه واحد خشونت کنار هم ظاهر شدند.

بی بی گل با صراحت بیشتری رفتار با خود را از منظر قومی تفسیر کرد و گفت که «به دلیل تاجیک بودن» شکنجه شده است. فریده نیز به یاد می‌آورد که هم‌بندی‌هایش به او گفته بودند:

«خدا را شکر که تاجیک هستی؛ اگر هزاره می‌بودی، تا حالا تو را کشته بودند.»

این گفته ثابت نمی‌کند که زنان هزاره در بازداشتگاه‌ها واقعاً با خطر بیشتری برای کشته شدن روبه‌رو بوده‌اند. اهمیت تحلیلی آن در این است که نشان می‌دهد خود زنان بازداشت‌شده سلسله‌مراتب و آسیب‌پذیری قومی را در بازداشتگاه چگونه درک می‌کردند. قومیت در این روایت‌ها دسته‌بندی‌ای نیست که پژوهشگر بعداً بر داده‌ها تحمیل کرده باشد؛ در برداشت خود شرکت‌کنندگان و، در برخی موارد، در زبان اعمال فشار حضور داشت.

موارد دیگری اما مانع از یک تفسیر ساده قومی می‌شوند. گلنار، زنی پشتون و پشتوزبان، خود بازداشت شد و آزار دید، هرچند به یاد می‌آورد که پشتو صحبت کردن باعث می‌شد با او «نرم‌تر و مهربان‌تر» رفتار کنند. صدف، زنی هزاره که در بازداشتگاهی با نگهبانانی از قومیت‌های مختلف نگهداری شده بود، نگهبانان هزاره را «ملایم‌تر» توصیف کرد، اما گزارش داد که افرادی از قومیت‌های گوناگون در خشونت جنسی علیه او مشارکت داشتند.

بنابراین، شواهد تنها از ادعایی محدود پشتیبانی می‌کنند. این پژوهش نمی‌تواند تفاوت‌های قومی در بازداشت زنان را در سطح جمعیت نشان دهد یا گروه‌های قومی را بر اساس میزان خطر رتبه‌بندی کند. آنچه داده‌ها نشان می‌دهند این است که در برخی تجربه‌ها، اجبار بُعد قومی پیدا می‌کرد: برچسب‌های قومی، تفاوت‌های زبانی، برداشت زنان از برخورد متفاوت و تصور آنان از سلسله‌مراتب قومی با خشونت سیاسی و جنسیتی درهم می‌آمیخت. قومیت در «اجبار همگرا» بُعدی مشروط و وابسته به شرایط است، نه سازوکاری همگانی یا مستقلاً تعیین‌کننده.

۵.۵. خانواده به عنوان اهرم فشار

تقریباً در همه روایت‌ها، خانواده به یکی از مهم‌ترین اهرم‌های کنترل تبدیل شده بود و در موقعیت‌های مختلف نقش‌های متفاوتی می‌یافت. گاه خانواده هدف تهدید بود: فرشته با این تهدید وادار به سکوت شد که پدرش بازداشت و کشته خواهد شد؛ عاطفه با تهدید نابودی همه خانواده‌اش روبه‌رو شد؛ و به بی بی گل عکس مادر سالخورده‌اش را نشان دادند و هشدار دادند

که اگر اعتراف نکند، مادرش کشته خواهد شد. بی بی گل گفت به همین دلیل از طالبان عذرخواهی کرد: «برای اینکه مادرم را نجات بدهم.»

گاه خانواده به عامل اجرای کنترل تبدیل می‌شد. سحر تنها پس از آن آزاد شد که از خودش و پدرش تعهد کتبی گرفتند. هنگامی که به خانه بازگشت، پدرش او را چنان لت و کوب کرد که یکی از چشمانش آسیب دید. انضباطی که در بازداشتگاه آغاز شده بود، در خانه و به دست خانواده ادامه یافت.

در چهار مورد، خانواده ناچار به پرداخت پول برای آزادی زن شد یا از آن پول مطالبه شد. لاله پس از پرداخت نزدیک به ده هزار دالر از سوی خانواده‌اش آزاد شد؛ برای آزادی بنفشه نیم میلیون افغانی مطالبه شد؛ گلنار پس از پرداخت پول و سپردن تعهد آزاد شد و گفت زانی که توان پرداخت نداشتند «ماندند و نمی‌دانم چه بر سرشان آمد»؛ و فریده نیز پس از پرداخت پول و امضای تعهدنامه آزاد شد. در این موارد، بازداشت افزون بر کارکردهای دیگری به ابزار اخاذی نیز تبدیل شده بود.

تعهد محرم مرد ساز و کار تکرارشونده دیگری برای آزادی زنان بود و چیزی فراتر از یک تشریفات اداری به شمار می‌رفت. در پنج مورد، سحر، گلنار، پروانه، بی بی گل و فریده، زنان زمانی آزاد شدند که یکی از بستگان مردشان تعهدنامه‌ای امضا کرد و مسئولیت رفتار آینده زن را پذیرفت. آزادی پروانه با میانجی‌گری بزرگان قومی انجام شد و آزادی تهمینه با تعهد کتبی برادرش و گرو گذاشتن سند خانه خانواده تضمین شد. در یک مورد، کسی که به عنوان محرم و ضامن به کار گرفته شد خود کودک بود: محرم فریده پسری زیر سن قانونی بود که در دوران بازداشت از او جدا شد، و فریده بعداً فهمید که او را لت و کوب کرده بودند تا بگوید چه کسانی از او حمایت می‌کنند.

این تعهدنامه را نمی‌توان صرفاً یک سند اداری دانست. تعهد محرم در عمل بخشی از مسئولیت کنترل و انضباط زن را از نهاد بازداشت به خانواده منتقل می‌کرد. خویشان مرد با امضای آن مسئول رفتار آینده زن شناخته می‌شد و در موقعیتی قرار می‌گرفت که باید آن رفتار را کنترل کند. در مورد سحر، که پدرش پس از امضای تعهدنامه او را در خانه به شدت لت و کوب کردند، این انتقال به‌روشنی دیده می‌شود. خانواده در این روایت‌ها هم‌زمان هدف تهدید، ابزار فشار، منبع پرداخت پول و ضامن رفتار آینده زن بود.

۵.۶. دامنه و حدود اجبار همگرا

شدت خشونت در موارد بررسی شده بسیار متفاوت بود و از تهدید و ضرب و شتم تا خشونت جنسی و شکنجه را دربر می‌گرفت. فرشته گفت با کابل برق بر شانه‌هایش زده‌اند؛ عاطفه گزارش داد که با «پایپ، چوب، کابل برق، مشت و لگد» لت و کوب شده است. زینب از شوک الکتریکی و سوزاندن اندام تناسلی‌اش با سگرت سخن گفت. مروه به یاد می‌آورد که هنگام دستگیری او را روی زمین کشیده بودند و پس از رسیدن به بازداشتگاه شنیده بود:

«چرا این فاحشه را زنده آوردید؟ یک شاجور به سرش خالی کنید.»

خشونت جنسی در روایت‌ها برجسته بود، اما همگانی نبود. هفت زن، یعنی فرشته، رویا، عاطفه، زینب، لاله، صدف و تهمینه، به‌صراحت از تجربه خشونت جنسی سخن گفتند و در برخی از این روایت‌ها بیش از یک عامل در خشونت دست داشت.

بی بی گل، در روایتی که پیش‌تر در رسانه‌ها بیان کرده بود، برخی از شدیدترین اشکال شکنجه را در میان این موارد گزارش کرد. او پس از آن بازداشت شد که ویدیویی از آزار زنی دیگر را در اختیار رسانه‌ها قرار داده بود. به گفته او، در بازداشت برهنه شد، در آب آلوده فرو برده شد، لت و کوب و شلاق زده شد، موها و ناخن‌هایش به زور کنده شد و اشکال دیگری از شکنجه جسمی را تجربه کرد. او همچنین گفت شاهد تجاوز به یکی از هم‌بندی‌هایش بوده که سنش را حدود هفده یا هجده سال تخمین می‌زد. هنگامی که به آنچه دیده بود اعتراض کرد، دوباره لت و کوب شد و به او گفتند:

«بیست سال ناموس‌ات کجا بود که حالا به نیروهای امارت اسلامی تهمت می‌زنی؟»

اهمیت تحلیلی این روایت تنها در شدت خشونت نیست. در اینجا اعتراض به خشونت، خود به دلیلی برای مجازات بیشتر و متهم شدن به بی‌آبرویی تبدیل شد؛ همان پیوند میان مجازات و داوری اخلاقی که در بخش ۶.۱ دیده شد. در سوی دیگر این طیف، تجربه‌هایی قرار دارند که حدود این الگورا نشان می‌دهند. سحر و بنفشه به صراحت گفتند که خشونت جنسی را تجربه نکرده‌اند، هرچند سحر از ضرب و شتم شدید و بنفشه از تهدیدهای مکرر به سنگسار در سه روز بازداشت سخن گفت. عالیه که به دلیل اداره یک مکتب زیرزمینی چهار روز بازداشت شده بود، هیچ خشونت جسمی یا جنسی گزارش نکرد. فشار بر او عمدتاً روانی بود و شامل تهدید علیه آبرو و خانواده‌اش می‌شد. با این حال، او حاضر به اعتراف نشد:

«من هیچ جرمی مرتکب نشده بودم.»

تجربه عالیه نشان می‌دهد که اجبار بدون خشونت جسمی نیز می‌تواند شدید باشد، اما لزوماً به اطاعت نمی‌انجامد. برخی شرکت‌کنندگان دیگر درباره خشونت جنسی چیزی نگفتند و از این سکوت هیچ نتیجه‌ای درباره وقوع یا عدم وقوع آن گرفته نمی‌شود.

بنابراین، داده‌ها اجازه نمی‌دهند خشونت جنسی یا شکنجه شدید را ویژگی همگانی بازداشت زنان بدانیم. مقایسه موارد نشان می‌دهد که شدیدترین موارد گزارش شده بیشتر در برخی بازداشت‌های طولانی‌تر و در مکان‌های غیررسمی رخ داده‌اند، در حالی که در شماری از بازداشت‌های کوتاه‌تر فشار عمدتاً به ضرب و شتم، تهدید و فشار روانی محدود مانده است. با توجه به اندازه و ترکیب نمونه، این الگو تنها می‌تواند زمینه طرح یک فرضیه باشد، نه رابطه‌ای عمومی میان محل، مدت و شدت خشونت. «اجبار همگرا» در همه بازداشت‌ها به یک شکل حاضر نبود و پیامد ناگزیر بازداشت نیز نبود؛ شکل و شدت آن از تجربه‌ای به تجربه دیگر تفاوت داشت.

۵.۷. امتناع، محاسبه و صدا

فشار و اجبار توانایی زنان برای داوری، تصمیم‌گیری و عمل را از میان نبرده بود. برخی زنان به طور حساب شده با خواسته‌های بازجویان همراهی می‌کردند. فرشته پس از آنکه به این نتیجه رسید که بازجویانش «برای صحبت کردن نیامده‌اند»، شروع کرد به گفتن:

«شما درست می‌گویید، تقصیر من است.»

سحر نیز سکوت می‌کرد، چون دریافته بود که سکوت از ضرب و شتم می‌کاهد. همراهی در این روایت‌ها لزوماً به معنای پذیرفتن اتهام نبود؛ راهبردی برای تحمل و زنده ماندن بود.

برخی دیگر حاضر نشدند از مواضع خود عقب بنشینند. عاطفه و مروه همچنان بر مشروعیت خواسته‌هایی که برایشان اعتراض کرده بودند پای فشردند و بی‌بی گل حتی زیر شکنجه حاضر نشد به دروغ بگوید که احمد مسعود به او دستور داده است. همراهی و امتناع را نباید دو قطب متضاد دانست؛ هر کدام پاسخی متفاوت به شرایط فشار بود. برای برخی زنان، سخن گفتن درباره آنچه بر آنان گذشته بود خود شکلی از عاملیت شد. رویا که برای نخستین بار تجربه‌اش را بازگو می‌کرد، گفت: «امروز اولین بار است که در این باره صحبت می‌کنم. مرا قربانی کرده‌اند؛ دیگر چیزی برای از دست دادن ندارم، پس باید بگویم.» عاملیت زنان در این پژوهش شکل‌های گوناگونی داشت: همراهی حساب شده، سکوت، امتناع، افشاگری و شهادت. این واکنش‌ها قدرت اجبار را از میان نمی‌برند، اما نشان می‌دهند که آثار آن نه خودکار بود و نه برای همه زنان یکسان.

۶. بحث

روایت‌های این پژوهش یک الگوی تکرارشونده را آشکار می‌کنند: در بازداشت‌های بررسی شده، فشار سیاسی و کنترل جنسیتی اغلب از طریق یکدیگر عمل می‌کردند. مخالفت سیاسی به بی‌آبرویی، بی‌اخلاقی جنسی یا ضعف دینی بازتعریف می‌شد؛ اعتراف اجباری روایت خود زنان از کنش سیاسی‌شان را کنار می‌زد؛ و بدن، خانواده و آبروی جنسی زنان به ابزارهایی برای تشدید فشار تبدیل می‌شدند. «اجبار همگرا» نامی است برای همین فرایند: پیوند خوردن اشکال سیاسی، جنسیتی، اخلاقی، دینی و خانوادگی فشار در جریان بازداشت، به‌گونه‌ای که هر یک دیگری را تقویت می‌کند. قومیت در برخی موارد به این فرایند راه می‌یافت، اما نه به اندازه ابعاد دیگر منظم و تکرارشونده. همگرایی، مجموعه‌ای ثابت از روش‌ها نیست که در همه بازداشت‌ها به یک شکل حاضر باشد؛ شکل و شدت آن به شرایط بستگی دارد.

این یافته‌ها نظریه فمینیستی «کنترل اجباری» (Stark, 2007) را از قلمرو روابط میان فردی، که این نظریه عمدتاً در آن پرورده شده، فراتر می‌برند. بسیاری از آنچه زنان توصیف کردند، از جمله کنترل رفتار، انزوای اجباری، به‌کارگیری روابط خانوادگی، تخریب آبروی جنسی و مطالبه اطاعت در آینده، با سازوکارهای شناخته‌شده کنترل اجباری شباهت دارد. تفاوت در این است که این فشارها نه در یک رابطه خصوصی و صمیمی، بلکه از طریق اختیار نهاد بازداشت اعمال می‌شدند. این به معنای یکسان دانستن خشونت خانگی و بازداشت سیاسی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد سازوکارهای رابطه‌ای که این نظریه شناسایی کرده، برای فهم اجبار نهادی نیز به کار می‌آیند.

یافته‌ها روایت فوکویی از قدرت انضباطی (Foucault, 1977) را نیز پیچیده‌تر می‌کنند. انضباط در نزد فوکو بر نظارت منظم و قاعده‌مند استوار است. اما در روایت‌های این پژوهش، آنچه به همان اندازه کارساز بود، بی‌قاعدگی بود: مدت و سرانجام بازداشت نامعلوم بود، آزادی گاه به پرداخت پول یا ضمانت یک خویشاوند مرد بستگی داشت، و به گفته گلنار، زنانی که توان پرداخت نداشتند «ماندند». در چنین شرایطی، نه فقط اطمینان از «تحت نظر بودن»، بلکه خود ندانستن اینکه چه پیش خواهد آمد، به ابزاری برای اجبار تبدیل می‌شود.

تصویر ضبط‌شده روشن‌ترین نمونه اجبار همگراست. اعتراف اجباری معنای فعالیت سیاسی زنان را بازتعریف می‌کرد، و تصویر آزار و خشونت را می‌شد نگه داشت و زن را به انتشارش تهدید کرد. از آنجا که انتشار چنین تصویری برای آبروی جنسی، خانواده و جایگاه اجتماعی زن پیامد داشت، تصویری که در بازداشتگاه پدید آمده بود پس از آزادی نیز قدرت تهدیدآمیز خود را حفظ می‌کرد. داده‌ها هم تهدید به افشا و هم افشای واقعی را دربر می‌گیرند: در بیشتر موارد تصویر به صورت تهدیدی بالقوه باقی ماند، اما در مورد عاطفه، ویدیوی اجباری‌اش در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت. همین ماندگاری، تصویر را از خشونتی که هنگام تولیدش رخ داده بود متمایز می‌کند؛ و قدرت آن از پیامدهای اجتماعی‌ای سرچشمه می‌گرفت که زن از انتشارش انتظار داشت. از این منظر، یافته‌ها ادبیات مربوط به گسترش آثار زندان به بیرون از دیوارهای آن و «زندانی شدن ثانویه» (Comfort, 2008) را گسترش می‌دهند و شکلی با واسطه فناوری دیجیتال را نشان می‌دهند که از طریق آن فشار بازداشت پس از آزادی نیز نیروی جنسیتی و رابطه‌ای خود را حفظ می‌کند.

قومیت بُعدی کمتر یکدست، اما از نظر تحلیلی مهم بود. شرکت‌کنندگان از توهین‌های قومی، تفاوت‌های زبانی و برداشت خود از برخورد متفاوت سخن گفتند و برخی خشونت تجربه‌شده را صراحتاً به هویت قومی خود پیوند زدند. عاطفه پس از تجاوز «کُلابی» خطاب شد؛ بی‌بی گل گفت «به دلیل تاجیک بودن» شکنجه شده است؛ و فریده نقل کرد که هم‌بندی‌هایش به او گفته بودند اگر هزاره می‌بود، کشته می‌شد. این روایت‌ها به‌کارگیری رویکرد تقاطع‌مندی (Crenshaw, 1991) را موجه می‌سازند، اما ثابت نمی‌کنند که گروه قومی خاصی بیشتر یا شدیدتر از دیگران خشونت دیده است؛ پشتو صحبت کردن نگهبانان نیز

به تنهایی قومیت آنان را مشخص نمی‌کند. آنچه با اطمینان بیشتر می‌توان گفت محدودتر است: در برخی بازداشت‌ها، فشار سیاسی و جنسیتی از طریق زبان، برچسب قومی، برداشت از رفتار متفاوت و تفسیر خود زنان، معنای قومی نیز می‌یافت. این یافته با پژوهش‌هایی همخوان است که نشان می‌دهند خشونت جنسی می‌تواند فراتر از بدن فرد، معنایی سیاسی و جمعی پیدا کند (Wood, 2006). در عین حال، بازداشت و آزار گلنار، زنی پشتون، و روایت صدف از مشارکت عاملانی با پیشینه‌های قومی گوناگون در خشونت جنسی، مانع از فروکاستن قربانی شدن و عاملیت خشونت به یک دوگانه ساده قومی می‌شوند. قومیت بُعدی مشروط از اجبار همگراست، نه عاملی که به تنهایی نوع یا شدت خشونت را تعیین کند.

خانواده سازوکار دیگری بود که فشار بازداشت را از خود زن فراتر می‌برد. این یافته با تحلیل اکبری و ترو (۲۰۲۶) از سرپرستی مردانه و توزیع قدرت جنسیتی از طریق روابط خانوادگی پیوند دارد؛ تحلیلی که این روابط را در چارچوب تثبیت چندسطحی آپارتاید جنسیتی تحت حاکمیت طالبان قرار می‌دهد. پژوهش حاضر شکل مشخص‌تری از این پویایی را در بازداشتگاه نشان می‌دهد. تهدید بستگان، فشار از طریق آبرو، مطالبه ضمانت برای رفتار آینده زن و دخالت دادن خویشاوندان مرد در روند آزادی، خانواده را مستقیماً وارد فرایند اجبار می‌کرد. تعهد محرم، به ویژه، بخشی از وظیفه انضباط را از نهاد بازداشت به خانه منتقل می‌کرد؛ چنان‌که در مورد سحر، انضباطی که در بازداشتگاه آغاز شده بود، به دست پدرش در خانه ادامه یافت. این بدان معنا نیست که خانواده‌ها را می‌توان کارگزار طالبان دانست. مسئله این است که ساختارهای از پیش موجود مسئولیت جنسیتی، سرپرستی مردانه و آبرو در جریان بازداشت و آزادی فعال می‌شدند و دامنه اجبار را گسترش می‌دادند.

این یافته‌ها پژوهش حاضر را در کنار مطالعات تازه درباره آپارتاید جنسیتی تحت حاکمیت طالبان قرار می‌دهند و هم‌زمان تفاوت آن را روشن می‌کنند. اکبری و ترو (Akbari & True, 2026) ساختاری گسترده و چندسطحی را توضیح می‌دهند که قدرت جنسیتی از طریق آن در خانواده، نهادها، روابط فراملی و عرصه بین‌المللی سازمان می‌یابد. پژوهش حاضر تمرکز تحلیل را به درون بازداشتگاه می‌برد. سهم اصلی آن، شناسایی یک سازوکار خردنهادی است که از طریق آن این ساختارهای گسترده در تجربه‌های مشخص بازداشت به یکدیگر متصل می‌شوند. اجبار همگرا به این معنا نیست که هر زن بازداشت شده ترکیب یا شدت یکسانی از خشونت را تجربه می‌کند؛ بلکه توضیح می‌دهد که مجازات سیاسی، هنگامی که با ابعاد جنسیتی، اخلاقی، دینی، خانوادگی و گاه قومی پیوند می‌خورد، نیرویی فراتر از مجازات صرفاً سیاسی پیدا می‌کند. از این رو، بازداشت زنان تحت حاکمیت طالبان را نه می‌توان تنها سرکوب سیاسی دانست و نه صرفاً کنترل جنسیتی از راه بازداشت. در تجربه‌های بررسی شده، هر یک از این دو می‌توانست به ابزاری برای اعمال دیگری تبدیل شود.

۷. نتیجه‌گیری

این پژوهش در پی فهرست کردن انواع خشونت در بازداشت زنان تحت حاکمیت طالبان نبود؛ می‌کوشید توضیح دهد اجبار در درون بازداشت چگونه عمل می‌کند. در روایت‌های پانزده زن، بازداشت نه فقط مکان مجازات سیاسی یا خشونت جنسیتی، بلکه موقعیتی نهادی بود که در آن اتهام سیاسی با تحقیر اخلاقی و دینی، کنترل بدن، تهدید آبروی جنسی و فشار از طریق خانواده درمی‌آمیخت. مقاله این فرایند را «اجبار همگرا» نامید.

یافته‌ها چند شیوه عملکرد این همگرایی را نشان دادند. مخالفت سیاسی به بی‌آبرویی، بی‌اخلاقی جنسی یا ضعف دینی بازتعریف می‌شد. اعتراف اجباری روایت خود زنان از کنش سیاسی‌شان را با روایت مورد تأیید قدرت جایگزین می‌کرد. تصویر ضبط شده، از راه تهدید به افشا و گاه افشای واقعی، فشار را تا پس از آزادی امتداد می‌داد. خانواده، از راه تهدید بستگان، فشار بر آبرو و تعهد محرم، به بخشی از محیط اجبار تبدیل می‌شد و انضباطی که در بازداشتگاه آغاز شده بود، گاه در خانه ادامه می‌یافت. در برخی موارد، قومیت و زبان نیز به خشونت معنایی دیگر می‌دادند، هرچند شواهد اجازه نمی‌دهند فشار قومی را ویژگی همگانی همه موارد بدانیم.

تفاوت میان تجربه‌ها بخشی از استدلال مقاله است، نه حاشیه‌ای بر آن. خشونت جنسی و شکنجه شدید در برخی بازداشت‌ها گزارش شد، در حالی که برخی زنان به صراحت گفتند چنین خشونتی را تجربه نکرده‌اند و در دست کم یک مورد فشار تقریباً یکسره روانی بود. از این رو، اجبار همگرا الگویی ثابت نیست که همه زنان بازداشت شده به یک شکل تجربه کنند؛ سازوکاری است که شکل و شدت آن به شرایط هر بازداشت بستگی دارد.

فراتر از افغانستان، این مفهوم می‌تواند برای مطالعه دیگر زمینه‌های اقتدارگرا نیز به کار آید؛ به ویژه جاهایی که سرکوب سیاسی و کنترل جنسیتی از طریق نهادها و روابط اجتماعی هم‌پوشان عمل می‌کنند. با این حال، روایت‌های این پژوهش اجازه نمی‌دهند زنان را به قربانیان منفعل اجبار فروبکاهیم. همراهی حساب شده، سکوت، امتناع، اعتراض به خشونتی که بر هم‌بندی‌شان می‌رفت و شهادت دادن نشان می‌دهند که زنان حتی زیر فشار شدید به تفسیر موقعیت خود، سنجیدن گزینه‌ها و سخن گفتن ادامه می‌دادند. اهمیت این روایت‌ها تنها در ثبت آنچه بازداشت با زنان کرد نیست، بلکه در روشن کردن این است که اجبار چگونه سازمان می‌یابد و زنان چگونه با آن روبه‌رو می‌شوند.

این پژوهش آگاهانه از ارائه توصیه‌های سیاستی خودداری می‌کند. هدف آن تحلیلی است، و پیشنهاد مداخله بر پایه مجموعه‌ای کوچک از داده‌های کیفی، بدون شناخت اولویت‌های خود بازماندگان، امکان‌پذیری مداخلات و پیامدهای احتمالی اقدامات بیرونی، مسئولانه نخواهد بود. توضیح دقیق جایگزین اقدام نیست، اما اقدام مسئولانه بدون آن ممکن نیست.

۸. محدودیت‌ها و دامنه پژوهش

این یافته‌ها با چند محدودیت همراه‌اند. نخست، پژوهش بر مجموعه‌ای کوچک و هدفمند از روایت‌های پانزده زن استوار است. هدف آن شناسایی سازوکارها و تفاوت میان تجربه‌هاست، نه برآورد شیوع یا اثبات تفاوت‌ها در سطح جمعیت. افزون بر این، همه شرکت‌کنندگان در زمان مشارکت خارج از افغانستان بودند.

دوم، داده‌ها از سه نوع منبع با شرایط تولید متفاوت به دست آمده‌اند. در پنج پاسخ کتبی، امکان پرسش تکمیلی وجود داشت، و چهار روایت رسانه‌ای برای اهداف رسانه‌ای تولید شده و ممکن است گزینش یا ویرایش شده باشند. تنها در شش مصاحبه مستقیم امکان پیگیری جزئیات فراهم بود. به همین دلیل، میزان جزئیات در موارد مختلف یکسان نیست. همچنین، همه روایت‌ها پس از وقوع رویدادها بیان شده‌اند و در این پژوهش به عنوان تفسیر زنان از تجربه خود خوانده می‌شوند، نه ثبت عینی و بی‌واسطه رویدادها.

سوم، تحلیل قومیت نیازمند احتیاط ویژه است. قومیت شرکت‌کنندگان با ابزار نظام‌مندی ثبت نشد و تنها در روایت‌هایی تحلیل شده است که زنان خود به آن اشاره کرده‌اند یا قومیت بخشی از خشونت بوده است. از این رو، داده‌ها اجازه نمی‌دهند درباره تفاوت میزان بازداشت یا شدت خشونت میان گروه‌های قومی نتیجه‌گیری شود. زبان بازداشت‌کنندگان نیز به تنهایی قومیت آنان را مشخص نمی‌کند. مواردی که با الگوهای ظاهراً قومی سازگار نیستند، به عنوان بخشی از تحلیل حفظ شده‌اند، نه به عنوان استثنائاتی که برای حفظ یک الگوی کلی کنار گذاشته شوند.

چهارم، برای حفاظت از شرکت‌کنندگان، فایل‌های صوتی پس از پیاده‌سازی و متون پیاده‌شده پس از پایان پژوهش حذف شدند. این تصمیم امنیتی، امکان بازبینی مستقل داده‌های خام را در آینده از میان می‌برد. افزون بر این، در موارد لازم، به ویژه در گزارش خشونت جنسی و تجربه‌هایی که افراد جوان‌تر در آن دخیل بوده‌اند، جزئیات کلی‌تر حذف شده‌اند. این تدابیر ناگزیر میزان جزئیات زمینه‌ای قابل ارائه را محدود می‌کنند.

بنابراین، یافته‌های این پژوهش باید به عنوان تحلیلی کیفی از چگونگی سازمان‌یافتن و تجربه شدن اجبار در این پانزده مورد خوانده شوند، نه توصیفی جامع از وضعیت همه زنان بازداشت شده تحت حاکمیت طالبان.

۹. بیانی‌ها

- تعارض منافع: نویسنده تعارض منافع اعلام نمی‌کند.
- استفاده از هوش مصنوعی: متن اصلی این مقاله به زبان انگلیسی نوشته شده است. در ترجمه آن به فارسی از ابزار هوش مصنوعی کمک گرفته شد و متن ترجمه شده سپس توسط نویسنده چندین بار بازخوانی، بومی‌سازی و ویرایش شد.
- این پژوهش بدون پشتیبانی مالی انجام شده است.

منابع

- Akbari, F., & True, J. (2022). One year on from the Taliban takeover of Afghanistan: Re-instituting gender apartheid. *Australian Journal of International Affairs*, 76(6), 624–633. <https://doi.org/10.1080/10357718.2022.2107172>
- Akbari, F., & True, J. (2026). Consolidating gender apartheid: Five years on from the Taliban takeover of Afghanistan. *Australian Journal of International Affairs*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1080/10357718.2026.2704767>
- Amnesty International. (2022). Death in slow motion: Women and girls under Taliban rule (ASA 11/5685/2022). <https://www.amnesty.org/en/documents/asa/11/5685/2022/en/>
- Blumer, H. (1954). What is wrong with social theory? *American Sociological Review*, 19(1), 3–10. <https://doi.org/10.2307/2088165>
- Braun, V., & Clarke, V. (2019). Reflecting on reflexive thematic analysis. *Qualitative Research in Sport, Exercise and Health*, 11(4), 589–597. <https://doi.org/10.1080/2159676X.2019.1628806>
- Braun, V., & Clarke, V. (2021). One size fits all? What counts as quality practice in (reflexive) thematic analysis? *Qualitative Research in Psychology*, 18(3), 328–352. <https://doi.org/10.1080/14780887.2020.1769238>
- Cockburn, C. (2004). The continuum of violence: A gender perspective on war and peace. In W. Giles & J. Hyndman (Eds.), *Sites of violence: Gender and conflict zones* (pp. 24–44). University of California Press. <https://doi.org/10.1525/california/9780520230729.003.0002>
- Comfort, M. (2008). *Doing time together: Love and family in the shadow of the prison*. University of Chicago Press.
- Condry, R., & Minson, S. (2021). Conceptualizing the effects of imprisonment on families: Collateral consequences, secondary punishment, or symbiotic harms? *Theoretical Criminology*, 25(4), 540–558. <https://doi.org/10.1177/1362480619897078>
- Crenshaw, K. (1991). Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color. *Stanford Law Review*, 43(6), 1241–1299. <https://doi.org/10.2307/1229039>
- Crewe, B., Hulley, S., & Wright, S. (2017). The gendered pains of life imprisonment. *British Journal of Criminology*, 57(6), 1359–1378. <https://doi.org/10.1093/bjc/azw088>
- Earl, J. (2011). Political repression: Iron fists, velvet gloves, and diffuse control. *Annual Review of Sociology*, 37, 261–284. <https://doi.org/10.1146/annurev.soc.012809.102609>
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). Pantheon Books.
- Goffman, E. (1963). *Stigma: Notes on the management of spoiled identity*. Prentice-Hall.
- Green, L. (1994). Fear as a way of life. *Cultural Anthropology*, 9(2), 227–256. <https://doi.org/10.1525/can.1994.9.2.02a00040>
- Haqpal, N. (2026). The Afghan women's movement and gender apartheid: Shifting the trajectory of international human rights law. *Central Asian Survey*, 45(3), 305–323. <https://doi.org/10.1080/02634937.2025.2514553>
- Human Rights Watch. (2012). "I had to run away": The imprisonment of women and girls for "moral crimes" in Afghanistan. <https://www.hrw.org/report/2012/03/28/i-had-run-away/imprisonment-women-and-girls-moral-crimes-afghanistan>
- Human Rights Watch. (2022, October 20). Afghanistan: Women protesters detail Taliban abuse. <https://www.hrw.org/news/2022/10/20/afghanistan-women-protesters-detail-taliban-abuse>
- Kandiyoti, D. (1988). Bargaining with patriarchy. *Gender & Society*, 2(3), 274–290. <https://doi.org/10.1177/089124388002003004>
- Mahmood, S. (2005). *Politics of piety: The Islamic revival and the feminist subject*. Princeton University Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctvct00cf>
- Moran, D. (2015). *Carceral geography: Spaces and practices of incarceration*. Ashgate. <https://doi.org/10.4324/9781315570853>
- Popalzay, A. W. (2026). Gender apartheid in education: The Taliban's educational restrictions and their consequences for Afghan women and girls. *Journal of Gender Studies*, 35(5), 1301–1313. <https://doi.org/10.1080/09589236.2025.2521683>
- Radio Free Europe/Radio Liberty. (2021, September 9). Afghan protest ban stokes fears of Taliban government quickly shedding pledges. <https://www.rferl.org/a/afghan-protest-ban-taliban-/31450759.html>
- Rawadari. (2025). Afghanistan human rights situation report 2024. <https://rawadari.org/reports/afghanistan-human-rights-situation->

report-2024/

- Scarry, E. (۱۹۸۵). *The body in pain: The making and unmaking of the world*. Oxford University Press.
- Scott, J. C. (۱۹۸۵). *Weapons of the weak: Everyday forms of peasant resistance*. Yale University Press.
- Stark, E. (۲۰۰۷). *Coercive control: How men entrap women in personal life*. Oxford University Press.
- Talebi, S. (۲۰۱۱). *Ghosts of revolution: Rekindled memories of imprisonment in Iran*. Stanford University Press.
- Taliban have detained 29 women and their families in Kabul. (2022, February ۱2). *The Guardian*. <https://www.theguardian.com/world/2022/feb/۱2/taliban-have-detained-29-women-and-their-families-in-kabul-says-us-envoy>
- Timmermans, S., & Tavory, I. (20۱2). Theory construction in qualitative research: From grounded theory to abductive analysis. *Sociological Theory*, 30(3), ۱67–۱86. <https://doi.org/۱0.۱۱77/0735275۱۱24579۱4>
- UNAMA. (2024). *Human rights situation in Afghanistan: October–December 2023 update*. United Nations Assistance Mission in Afghanistan. https://unama.unmissions.org/sites/default/files/english_hr_update_22jan_2024.pdf
- United Nations General Assembly. (2024). *Situation of human rights in Afghanistan: Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in Afghanistan (A/79/330)*. <https://documents.un.org/doc/undoc/gen/n24/253/29/pdf/n2425329.pdf>
- United Nations Human Rights Council. (2023). *Situation of women and girls in Afghanistan: Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in Afghanistan and the Working Group on discrimination against women and girls (A/HRC/53/2۱)*.
- United Nations Human Rights Council. (2024). *The phenomenon of an institutionalized system of discrimination, segregation, disrespect for human dignity and exclusion of women and girls: Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in Afghanistan (A/HRC/56/25)*.
- Wood, E. J. (2006). Variation in sexual violence during war. *Politics & Society*, 34(3), 307–342. <https://doi.org/۱0.۱۱77/0032329206290426>
- Wood, E. J. (20۱8). Rape as a practice of war: Toward a typology of political violence. *Politics & Society*, 46(4), 5۱3–537. <https://doi.org/۱0.۱۱77/00323292۱87737۱0>
- Young, I. M. (2003). The logic of masculinist protection: Reflections on the current security state. *Signs*, 29(۱), ۱–25. <https://doi.org/۱0.۱086/375708>